

این سنگها آب حوضهار انمايش میداد، نه جویهار اینز با سنگر بزه هائیکه بیزرگی مروارید بود نشان داده بودند، تنه‌ها و ساقه‌های درختانرا از طلا و نقره و برک کله‌ها و درختها و سایر نباتات را از ابریشم و میوه‌های آنها را نیز از سنگها و کوه‌های رنگارنگ ساخته بودند. بهای فرش را سه میلیون و ششصد هزار درهم یا بیش از سه میلیون فرانک تخمین زده‌اند.

صاحب روضة اصفاء میگوید: «از آن جمله بساطی بود ابریشمین شصت گر در شصت گر که اطراف آن بزمرد ترصیع یافته بود بروایتی هر ده ارش آن بجواهر غیر مکرر مزین بود چنانچه (چنانکه - نگارنده) ده ارش از زمرد سبز بود، ده ارش از یاقوت سرخ، ده ارش از یاقوت کبود، ده ارش از یاقوت زرد و در حواشی و جوانبش اصناف ریاحین و ازهار و انواع اشجار و انمار از جواهر آبدار و لعالی شاهوار یافته بودند و آنرا «بهارستان» نام نهاده بودند. عمرین الخطاب فرمود: آن بساط را قطعه قطعه کردند، گویند یکی از قطعات آنرا که باندازه کف دست بود شصت هزار دینار فروختند.»

«ابن الطقطقی» در کتاب «آداب السلطانیة» می‌نویسد: آنقدر غنائم گرانبها از پایتخت و شهرهای ایران آورده بودند که عمر نمیدانست آنها را چگونه تقسیم کند یکی از اعراب جوالی کافور یافته بود پنداشت نمک است، در طعام ریخت، آن‌نگاه که دانست نمک نیست آن را به بیراهن کهنه‌ای فروخت، عربی دیگر یاقوتی درشت و گرانبها یافت و آن را به یک هزار درهم فروخت، هنگامیکه از او پرسیدند چگونه اینقدر ارزان فروختی، پاسخ داد اگر میدانستم که بلائین از هزار درهم پولی هست میفروختم (!) عربی دیگر شمشهای طلای سرخ را در دست گرفته در بازار فریاد میکرد این زردها را با سپیدها عوض کنید (!) ...



پارسیان - هنگامیکه ایرانیان در برابر نیروی عظیم عرب ناگزیر بکیش اسلام گرویدند و یزدگرد آخرین شاهنشاه ساسانی کشته شد و امید ایرانیان میهن پرست از هر سو بنومیدی گرائید، گروهی از پیروان دین کهن «یعنی به دینان» ترك دیار را بر ترك کیش و آئین باستانی برتری دادند و کودکان و زنان محنت زده خویش

را با آتش مقدس (اهورمزدا) یعنی بزدان پاك برداشته بانهایت دلسوختگی و سوگواری خاک پاك یساگان بزرگواریا بدروود گفته بهندوستان رفتند. از آن هنگام این ایرانیان را «پارسی» نام نهادند چه هیچگاه از شعائر و سنن ملی کامی فراتر نهادند و در اجرای آئین پیشینیان چیزی فرو گزار نکردند، با وجود این میهن خویشرا ایران می دانند و عظمت و نیکیبختی آنرا خواهانند و منتظر ندروزی فرارسد تا چون مرغان دور افتاده از آشیان بعین باستانی خود باز گردند و بخند متکذاری و جانفشانی در راه عظمت و بقا آن پردازند.

«میشله» مورخ معروف فرانسوی در کتاب «انجیل آدمیت» می نویسد:

«هنگامیکه شب فرامی رسید افراد خانواده های ایرانی گرد یکدیگر می نشستند، روزهای سیری شده را با سوگواری و اندوه بیاد می آوردند، دلهایشان بلرزه و خروش می آمد، خون پاك ایرانی در عروق آنان میجوشید، راز و نیازها، امید و آرزوها از پس پرده حجاب سینه خودنمایی میکرد، گویی روح پیشین ایران برابر دیدگانشان چون فرشتگانی آسمانی نمودار میگشت و بدانها آرامی میبخشید و تسلی میداد»

«سرجان ملکم» در تاریخ ایران مینگارد: اعراب باندازه می بخشونت با ایرانیان رفتار کردند که آنچه را که وسیله عظمت و نیرومندی ایران بود از میان برداشتند، شهرها را با خاک یکسان کرده، آتشکده ها را با آتش سوزانیدند مؤبدان معابد را کشتند کتب دینی و مقدس باستانی را سوختند آن ایوان عدالت را که برابر دجله بر پایستاده خودنمایی میکرد و سر بر فلک میسائید و بران نمودند، اکنون خرابه های پیش، از آن نمودار نیست...

... پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

این سست وفا کیتی، این سخت گمان دورانی، بشکسته بسی میثاق، بگسسته بسی پیمان زهار بندگی دل بر عهد کهن کیهان این مسأله مشکل تا بر تو شود آسان

«هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان!» «ایوان مدائن را آئینه عبرت دان!»

با زورق سر، پیمای لختی تو سر دجله خها بنگر از غم اندر کمر دجله

آثار عجائب بین شو بر اثر دجله تا حشر بود جاری خون از بصر دجله!

وز آتش حسرت بین بریان جگر دجله خود آب شنیدستی کانش کندش بریان!

(این تسدیس قصیده معروف خاقانی را یکی از شعرای معاصر کرمانشاهی

سروده که متأسفانه نگارنده نام گوینده آن را فراموش کرده است)

پایان